



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۰۲

جلسه بیستم؛ سه شنبه ۱۴۰۱/۰۸/۱۰ (ویرایش اولیه) - فقه معاصر خلق پول، جلسه پنجم)

بررسی و نقد کلام شهید صدر رحمته الله علیه

اولاً: شهید صدر رحمته الله علیه ضررهای اعتباری را به سه قسم تقسیم کردند؛ قسم اول که خطای در تطبیق بود را کنار می گذاریم و فعلاً کاری به آن نداریم. اما نسبت به قسم دوم و سوم و فرقی که بین این دو قسم گذاشتند می گوئیم: قسم دوم و مثال هایی که در ذیل آن بیان کردند، در حقیقت برگشت به قسم سوم دارد و در نتیجه دو قسم کردن به نحوی که تأثیر در بحث داشته باشد درست نیست. توضیح بیشتر اینکه:

ایشان فرمودند قسم دوم آن است که به واسطه انشاء، افراد و مصادیقی تولید شود که حقیقتاً مصداق ضرر می شوند، برخلاف قسم سوم که چون در عرف خاص است لذا «لاضرر» شامل آنها نمی شود مگر اینکه نظیر یا کبرایش در ذهن مرکوز باشد. خدمت ایشان می گوئیم: مثال هایی که در قسم دوم زده شد، اتفاقاً از مصادیق قسم سوم هستند نه قسم دوم. ایشان به مثل تعظیم و وضع لغت برای آن مثال زدند که اگر فرضاً الآن کسی لغت و زبانی وضع به هر نوع وضعی - کند که نمی دانیم مصداق حقیقی احترام می شود یا نه، در صورتی مصداق حقیقی می شود که کبرایش در زمان شارع بوده و آن را پذیرفته باشد. و چون علی الفرض ما پذیرفتیم که «لکل قوم لسان»؛ یعنی هر کسی می تواند لسانی داشته باشد و آن را به کار ببرد، لذا اگر کسی مثلاً با لفظی از زبان جدیدی دیگری را تعظیم کند، آن لفظ مصداق حقیقی تعظیم می شود. و نکته اش هم آن است که آن کبری در زمان شارع بوده است، و الا اگر آن کبرای را نپذیرفتیم، آن لفظ مصداق حقیقی تعظیم نمی شود.

خلاصه اینکه چون شارع مقدس آن مواضعه هایی که بین عقلاء وجود دارد را تا حدودی که شامل مثل تعظیم شود پذیرفته است؛ یعنی آن کبرای را پذیرفته یا ان شتم قلم نظیرش را پذیرفته است، لامحاله

تعظیم در آن لغت خاصّ هم فرد حقیقی تعظیم می‌شود. بنابراین مثال‌هایی که شهید صدر برای قسم دوم ذکر کردند، در حقیقت مثال قسم سوم هستند که اگر چیزی مصداقش در زمان حضرت نباشد ولی کبرایش در ذهن مرکوز باشد یا نظیرش موجود باشد، «لاضرر» شامل آن می‌شود. لذا دو شق کردن به نحوی که تأثیر در بحث داشته باشد درست نیست.

ثانیاً: ایشان فرمودند اگر مصداقی از مصادیق ضرر اعتباری که الآن پیدا شده در زمان شارع نبوده باشد، در صورتی که ارتکازش در زمان شارع بوده باشد کافیست در اینکه «لاضرر» بر آن منطبق باشد و از این طریق می‌توان بسیاری از حقوق مستجده را اثبات کرد. خدمت ایشان می‌گوییم: همان‌طور که خود شما ذکر فرمودید، «ضرر» در جایی صادق نیست مگر اینکه مسبوق به اعتبار حق یا ملک باشد. حال اگر به طور طبیعی ضرر صادق باشد و کبرایش ارتکازاً در زمان حضرت موجود باشد، باید منشأ این صدق ضرر هم به نحو عقلایی موجود باشد. و اگر منشأ عقلایی ضرر موجود باشد دیگر احتیاجی به «لاضرر» نداریم.

به تعبیر دیگر همان منشأ عقلایی اگر در حدی باشد که در زمان حضرت موجود بوده و حضرت هم آن را ولو به سکوت و عدم ردع امضا کرده باشند، همین مقدار برای اثبات حق و ملک کافی است و دیگر لازم نیست از طریق «لاضرر» اثبات حق یا ملک کنیم و این طریقه استدلال به اصطلاح لقمه دور سر گرداندن است. و احیاناً اگر کسی خیلی اصرار داشته باشد، می‌گوییم می‌توان به روایاتی که بیان می‌کند حق فرد مسلمان ضایع نمی‌شود «لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»^۱ تمسک کرد - و لعل بعداً متعرض این روایات شویم - و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، کتاب القصاص، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۵، ح ۱، ص ۸۹ و الکافی، ج ۷، ص ۳۰۲ و تهذیب الأحکام،

ج ۱۰، ص ۲۳۲ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمْرِو السَّاباطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ أَعْمَى فَقَالَ عَيْنٌ صَحِيحَةٌ فَقَالَ: إِنَّ عَمَدَ الْأَعْمَى مِثْلُ الْخَطِّ هَذَا فِيهِ الدَّيَّةُ فِي مَالِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَالدَّيَّةُ عَلَى الْإِمَامِ وَ لَا يَبْطُلُ حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ كَذَا الصَّدُوقُ.

✓ همان، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۱۸، ح ۳، ص ۳۳۹ و بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۳۴:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي كِتَابِهِ إِلَيْهِ قَالَ: وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَسْتَحْلُونَ الشَّهَادَاتِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَلَى غَيْرِهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ وَ لَا يَحِلُّ وَ لَيْسَ هُوَ عَلَى مَا تَأَوَّلُوا إِلَّا لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَكَرَ حُكْمَ الْوَصِيَّةِ ثُمَّ قَالَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَفْضِي بِشَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مَعَ يَمِينِ الْمُدَّعِي وَ لَا يَبْطُلُ حَقُّ مُسْلِمٍ وَ لَا يَرُدُّ شَهَادَةَ مُؤْمِنٍ فَإِذَا أَخَذَ يَمِينِ الْمُدَّعِي وَ شَهَادَةَ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ قَضَى لَهُ بِحَقِّهِ وَ لَيْسَ يَعْمَلُ بِهِدَا فَإِذَا كَانَ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ قَبْلَ آخَرَ حَقٌّ فَجَحَدَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَاهِدٌ غَيْرُ وَاحِدٍ فَهُوَ إِذَا رَفَعَهُ إِلَى بَعْضِ وُلَاةِ الْجُورِ أَبْطَلَ حَقَّهُ وَ لَمْ يَقْضُوا فِيهِ بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ فِي الْحَقِّ أَنْ لَا يَبْطُلَ حَقُّ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَيَسْتَخْرِجَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ حَقَّ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ يَأْجُرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُحْيِي عَدْلًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَعْمَلُ بِهِ.

دیگر احتیاجی نیست از طریق «لاضرر» و کشف اینی، این حق یا ملک را اثبات کنیم. بله، بعد از اینکه آن حق اثبات شد، مثل سایر حقوق احکامی دارد، از جمله اینکه ازاله و تضييع آن حق، ضرر است و در نتیجه «لاضرر» بر آن تطبیق می‌شود.^۱

ثالثاً: شهید صدر رحمته الله فرمود اگر شک کنیم صدق ضرر بر ضررهای مستجده آیا به واسطه تغییر و توسعه‌ای است که در معنای ضرر اتفاق افتاده یا خیر، می‌توان به أصالة عدم النقل تمسک کرد. خدمت ایشان می‌گوییم: أصالة عدم النقل هر چند مشهور است و خیلی از اعلام از جمله مرحوم آخوند در کفایه^۲ آن را ذکر کرده‌اند، اما تا کنون ما نتوانستیم چنین اصلی را احراز کنیم؛ زیرا معلوم است که این اصل یک تعبّد شرعی نیست. همچنین ما احراز نمی‌کنیم که عقلاء سیره‌ای داشته باشند که به هنگام شک در نقل حکم به عدم نقل کنند؛ فرضاً اگر کسی مشغول مطالعه کتابی باشد که هزار سال قبل تألیف شده و لغتی در آن ببیند و شک کند آیا معنای آن لغت در آن زمان همان معنایی است که امروزه رایج است یا معنای دیگری دارد، احراز نمی‌کنیم که عقلاء در چنین شکّی به أصالة عدم النقل تمسک کنند.

منتها اگر این اصل را نپذیریم، ممکن است در بسیاری از موارد گرفتار مشکل شده و حتّی نسبت به آیات شریفه و متون روایات دچار شک شویم، لذا باید دید آیا این قضیه حلّی دارد یا خیر؟ می‌گوییم:

در اینجا دو راه حلّ وجود دارد؛ یکی رجوع به اهل خبره آن زمان که کتبشان به دست ما رسیده است، از جمله خلیل بن احمد فراهیدی و لغویین دیگر که می‌دانیم مگر در مواردی که حدود آن معلوم است در زمان آنها معنای تغییر نکرده بود. اگر آنها معنا را به نحوی بیان کرده باشند که شامل ما نحن فیه هم شود، با فرض اینکه خبره ثقه هستند کلماتشان حجّت است.

طریق دوم: با تتبع در موارد استعمال لفظ در زمان نزول آیات کریمه و روایات مبارکه و حدود آن زمان‌ها در زبان عربی اصیل، می‌توان معنای را به طوری که اطمینان آور باشد تعیین کرد. بعضی وقت‌ها که می‌خواهیم حدود شرعی عنوانی را به طور دقیق تعیین کنیم، خیلی درنگ می‌کنیم؛ مثلاً قمار، شطرنج، غناء و چیزهای دیگری از این نظیر. گاهی یک اجمالی از معنای آنها می‌دانیم و چه بسا بعضی از آنها را خود

و رَوَاهُ الصَّفَّارُ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ الْكَبِيرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ.

۱. در جلسه بحثی که خدمت مقرر مرحوم شهید صدر رحمته الله داشتیم، این اشکالات را بیان کردیم و ایشان هم با اینکه به جدّ وارد بحث می‌شدند و قاعدتاً درصدد دفاع هم بود، ولی دفاعی نداشتند.

۲. کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۲۲.

و أصالة عدم النقل إنما كانت معتبرة فيما إذا شك في أصل النقل لا في تأخره فتأمل.

شارع تفسیر کرده باشد، اما ممکن است بعض چیزها را شارع تفسیر نکرده باشد و اصل دانستن معنای لغوی آن هم مهم می‌باشد؛ فرضاً در مورد «قمار» اگر شک کنیم آیا باید با رهان باشد یا بدون رهان هم صادق است و شک کنیم اصل معنای آن چگونه بوده است، در چنین مواردی اینکه الآن مثلاً قمار بدون رهان هم صادق باشد یا نباشد ملاک نیست، بلکه باید دید در عصر صدور چه معنایی داشته است و این هم جز با تتبع در متونی که آن زمان بوده به دست نمی‌آید. فرقی هم نمی‌کند آن متون چه چیزی باشد؛ روایت باشد یا شعر جاهلی، با سند صحیح به دست ما رسیده باشد یا با سند ناتمام؛ زیرا آن روایت حتی اگر جعلی هم باشد، همین اندازه که اطمینان پیدا کنیم در زمان نزول قرآن کریم و صدور روایات جعل شده، کافی است برای اینکه حدود معنای لفظ یا عبارتی را کشف کنیم. بدین جهت رجوع به اشعار جاهلی، یکی از بهترین روش‌ها برای تشخیص مفاهیم وارده در کلام الله مجید است.

و اینکه بعضی اعتراض می‌کنند که چرا اشعار جاهلی را در کتب ذکر می‌کنید، اعتراض درستی نیست و نکته‌اش این است که قرآن کریم به لسان آن قوم نازل شده است، لذا وقتی لسان آن قوم را بدانیم بهتر می‌توانیم معنای آیات شریفه را بفهمیم. بدین جهت حتی اگر بعضی چیزها در کلمات ائمه متأخر علیهم‌السلام استعمال شده باشد، شاید بعض وقت‌ها نتوانیم از نظر تشخیص اصل معنای لغوی در زمان نزول وحی آنها به آن اندازه‌ای استفاده کنیم که از اشعار جاهلی برای تشخیص مفهومی که در زمان نزول آیات بوده استفاده می‌کنیم؛ زیرا ممکن است در زمان ائمه متأخر علیهم‌السلام تغییراتی در لسان پیدا شده باشد و از آنجا که ائمه علیهم‌السلام هم با مردم عادی با زبان خودشان صحبت می‌کردند، لذا از آن کشف نمی‌شود که حتماً قرآن کریم هم به آن لسان نازل شده باشد، مگر آنکه ائمه علیهم‌السلام فرموده باشند فلان آیه شریفه نیز به این معناست یا نکته‌ای فرموده باشند که این جهت را ما احراز کنیم.

شبهه دیگری در رابطه با شمول «لاضرر» نسبت به ضررهای اعتباری نوپدید

در اینجا ممکن است کسی بگوید -چنانکه شهید صدر علیه‌السلام به آن اشاره فرموده است- ضررهای اعتباری

۱. بحوث في علم الأصول، ج ۵، ص ۴۸۷:

بل حتی إذا افترضنا الإطلاق اللفظي في لا ضرر لمثل هذه الأضرار كان لا بد من تقييد مفادها بما كان في عصر الشارع ضرراً لا أكثر، إذ من الواضح أن حكم الشارع ليس تابعاً لأحكام العقلاء دائماً و أبداً فان هذا لا بد و ان يكون على أساس أحد امرين كلاهما يقطع بخلافه و خلاف ظاهر الخطابات.

أحدهما- ان يكون مجرد حكم العقلاء كافياً لحكم الشارع لأن مطابقة حكم العقلاء بما هو تمام الموضوع لحكم الشارع، و هذا يقطع بعدمه. الثاني- ان يكون المولى قد علم بمقتضى علمه بالغيب ان كل ما سيجعله العقلاء خارجاً سوف يكون على طبق ما يريده هو أيضاً، و هذا أيضاً

از سنخ ضررهایی است که حتی اگر اطلاق کلام شارع شامل چنین ضررهایی شود، باید ادله را تقیید کنیم به همان مقدار زمان شارع نه بیشتر؛ زیرا علی الفرض چنین ضررهایی در زمان شارع دارای مصداق نبوده است و احکام شارع همیشه تابع احکام عقلاء نمی‌باشد؛ زیرا تبعیت احکام شرع از احکام عقلاء بر اساس یکی از دو امر می‌تواند باشد که قطع به خلاف هر دو امر داریم و نیز خلاف ظاهر خطابات است. و آن دو امری که قطع به خلاف داریم چنین است؛ ۱. اینکه مجرد حکم عقلاء کافی باشد که شارع طبق آن حکم کند و حکم عقلاء تمام موضوع حکم شارع باشد که این مقطوع العدم است. ۲. اینکه مولا به مقتضای علم غیب بداند که آنچه را بعداً عقلاء انجام می‌دهند طبق ملاک‌های مورد نظر مولاست و این نیز خلاف ظاهر خطابات و مقطوع البطلان است.

خلاصه اینکه اگر ضررهایی متجدده باشند و در زمان حضرت نبوده باشند و نظیر و کبرایش هم در زمان شارع نباشد ولو اینکه لفظ الآن شاملش شود، ظاهر کلام ایشان این است که حتی اگر احتمال تغییر هم ندهیم باید دلیل لاضرر را نسبت به این گونه ضررها را تقیید کنیم؛ زیرا چنین ضررهایی در زمان حضرت نبوده و می‌دانیم شارع مقدس هم احکامش مطلقاً تابع آراء عقلاء نیست؛ یعنی آنچه عقلاء به حمل شایع می‌گویند - نه عقلاء بما هم عقلاء فقط که همان جهت عقلی می‌شود، بلکه مقصود عرفی که عقلاء هستند و غیر از عقل جهات دیگر هم در افکار و رفتارشان تأثیر دارد - چنین نیست که علی الإطلاق احکام شرعی تابع آن باشد. همچنین می‌دانیم شارع مقدس با علم غیبش آن چنان سخن نگفته که احکامش مطابق آنچه باشد که عقلاء می‌گویند (یعنی در حقیقت احکام شارع نه تابع آراء عقلاست و نه اینکه شارع از طریق علم غیب طوری سخن گفته که بر روش عقلا منطبق باشد). وقتی این چنین شد لامحاله اگر چیزی در زمان شارع نبوده و الآن مصداق ضرر شده و «لاضرر» بر آن صادق است، باید از آن رفع ید کنیم و «لاضرر» را تقیید کنیم به آنچه که در زمان شارع مفهوم ضرر بر آن صادق بوده است «حتی اذا افترضنا الاطلاق اللفظی فی لاضرر لمثل هذه الاضرار لا بد من تقیید مفادها بما كان فی عصر الشارع لا اکثر».

بررسی و نقد کلام شهید صدر رحمته الله

عبارت ایشان را با صرف نظر از اینکه فی الواقع چه معنایی اراده کرده‌اند، به دو نحو می‌توان معنا کرد. اگر مرادشان این باشد که «گاهی ما احراز نمی‌کنیم که معنا تغییر کرده، بلکه لفظ ضرر در همان معنای خودش است و شارع به همان معنا به کار برده است، در این فرض اگر لفظ ضرر تطبیق بر مصداقی شود

خلاف ظاهر الخطابات و مقطوع البطلان.

که کاملاً جدید پیدا شده، نمی‌توان به لاضرر تمسک کرد»، که این کلام درست نیست؛ زیرا هر چند احکام شارع همیشه تابع حکم عقلاء به معنای مذکور نیست، اما فرض این است که شارع می‌توانست به گونه دیگری غیر از روش عقلاء صحبت کند، لذا اگر به نحوی صحبت کند که شامل ضررهای متجدده هم شود، دلیلی نداریم که از آن رفع ید کنیم؛ چون مفهوم همان مفهوم است و فقط مصداقش در آن زمان نبوده و جدید پیدا شده است.

اما اگر مقصود این است که در زمان حضرت بر آن ضرر صادق نبوده و به واسطه توسعه‌ای که در لغت جدیداً پیدا شده بر آن اطلاق ضرر می‌شود، کلام ایشان تمام بوده و معلوم است که نمی‌توان در چنین مواردی به «لاضرر» تمسک کرد.

به هر حال با توضیحاتی که نسبت به کلام شهید صدر بیان کردیم معلوم شد کلام ایشان حتی با تخلص ایشان از شبهه فوق مطلب اضافه‌ای ندارد و با کلام ایشان نمی‌توان اثبات کرد که خلق پول بالمعنی الأخص یا حتی نشر پول اضافی، مصداق ضرر است و با لاضرر می‌توان عدم جواز آن را اثبات کرد.

اما آیا طبق مبنای برگزیده که گفتیم حتی اگر ضرر از ناحیه عدم الحکم باشد، «لاضرر» می‌تواند عدم الحکم را تبدیل به حکم کند، آیا می‌توان با تمسک به «لاضرر» اثبات حرمت خلق پول یا نشر اضافی پول و چه بسا حتی اثبات ضمان کنیم یا خیر؟

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

منابع یابی: فرید قیاسی